

سبک نگرش



رمز و رموز طبیعی رسیدن به نتیجه ممکن است متناقض به نظر برسند

می خواهی نتیجه بگیری؟ به نتیجه نچسب!

حسن فرامرزی

می خواهی نتیجه بگیری؟ نتیجه را رها کن. به همین سادگی!
بله!مدعای این جمله چیست؟ مدعای جمله این است: توفیقی واقعاً نتیجه می گیری که خودت را از قید نتیجه رها کرده باشی.وقتی میوه می دهی که مدام نجسبی به میوه دادن.وقتی می چسبی به اینکه چه میوه‌ای خواهد داد؟ چه میوه‌ای خواهد داد؟نگندا اصلا میوه ندهم!؛به جای آلبالو، گیلاس و گلابی روی شاخه‌های تو چه می روید؟ معلوم است: به جای گلابی که قابل گاز زدن و احتمالاً معدن انواع ویتامین‌هاست-دل‌مان گلابی خواست- این جمله می‌رود: «نگندا اصلا میوه ندم.»به جای گیلاس این جمله روی شاخه‌ات ظاهر می شود: «چه میوه‌ای خواهد داد؟»توجه کن چه اتفاقی می‌افتد.میوه واقعی تبدیل می شود به ایده پر تکرار و تکران کننده هیجان میوه دادن و صد البته قبول می کنی به همان اندازه که می توان میوه را گاز زد دقیقاً به

فرق کشاورز هیجانی نتیجه گرا با کشاورز حرفه‌ای

فرض کن تو یک کشاورز هیجانی و آماتور هستی. این طور بگویم تو یک کشاورز نتیجه‌گرا هستی. چه می کنی؟ می‌روی دانه‌هایت را در زمین می‌پاشی اما شنب از فرط نتیجه‌گرایی خواب نمی‌برد. چه کار می کنی؟ می‌روی تک‌تک آن دانه‌های بخت برگشته را از زیر زمین بیرون می‌کشی و با آنها احوال‌پرسی می کنی. سرچاهی تان هستی؟ بله خدا سر جای مان هستیم. اوضاع و احوال خوب است؟ بله خدا را شکر خوب است. مشکلی ندارید؟ نه مشکل خاصی نداریم. طفلک‌ها روی شان نمی‌شود بگویند «اگر شما بگذارید ما مشکلی نداریم.» خداحافظ! خداحافظ! روز بعد دانستان باز نا اندکی تغییرات،اما به همان اسلوب دیروز تکرار می شود. کشاورز آماتور نتیجه‌گرای ما شب باز کابوس می‌بیند، یا روز فکسر و خیال می‌کند که کند این دانه‌های به این کوچکی زیر زمین خفه شوند. سرش را نیم دقیقه زیر خاک یا آب فرو می‌کند و به اصطلاح خودش را به صورت آزمایشی می‌کارد و می‌بیند،نه اصلاً تحمل پذیر نیست، بنابراین با سرعت برق و باد سر مززع حاضر می‌شود و دوباره آن بستر پوششی خاک را از روی بذرها برمی‌دارد. سلام! سلام! شما حال تان خوب است؟ بله، یعنی نه. بالاخره حال تان خوب است یا نه؟ راستش را بگویم، من تحمل شنیدنش را دارم. حال خودمان که خوب است اما آخر این طور ادامه بدهید حتماً حال مان بد خواهد شد. مگر من چه می‌کنم؟ اجازه نمی‌دهید ما کار خودمان را بکنیم. من فقط نگران شما هستم عزیزانم! نگران آینده‌تان. گفتم یک وقت خفه شوید. هوا به شما می‌رسد؟ و دانه‌ها همه سرشان را به نشانه تأسف نگان می‌دهند. شما فکر می‌کنید آخر و عاقبت این مززع چه خواهد شد؟ درست حدس زده‌اید. همه بذرهای بیچاره آخر سر تلف می‌شوند. ققط و فقط به خاطر توجهات یک دیوانه، هیچ چیز به دردبخوری از آن مززع بیرون نمی‌آید. چسرا!؟ به خاطر اینکه کشاورز ما نمی‌خواهد چیزی را که با شنیده رها کند. نمی‌خواهد از عمل خود جدا شود، می‌خواهد به عمل خود بچسبد. نمی‌خواهد قبول کند فصل کاشت تمام و او حالا دیگر وارد فصل دیگری از زندگی اش شده است. تازه اگر قبول کند وارد فصل داشت شده، داشت و مراقبت را با تولید نگرانی یکی می‌گیرد. نمی‌خواهد چیزی را که به بسترش رددهنده امانت سپرده واقعاً به امانت بسپارد ب خاک، به آفتاب، به آب و به باد مشکوک است. ظاهر دانه‌ها را پاشیده، اما می‌خواهد همچنان پیش خودش باشند، می‌خواهد سریع خوشه‌های طلائی را در مززع‌اش ببیند بنابراین تولید نگرانی می‌کند. نکند آن زیر خفه شوند.. و همین فکر و خیال‌ها باعث می‌شود واقعاً بذرها خفه شوند. آن هم نه به واسطه کم کاری یا حواس پرتی خاک یا آب یا آفتاب، بلکه به خاطر فکر و خیال‌های کشاورز نتیجه‌گرا.

نتیجه در بیرون است یا صرفاً قرار داد درون ماست؟

فشار ویران کننده به نتیجه رسیدن از کجا می‌آید؟ چرا ما لحظات زندگی را به شکنجه‌های کوچک و بزرگ «باید به این جا برسیم، باید به آن جا برسیم» تبدیل می‌کنیم؟ اصلاً نتیجه یعنی چه؟ آیا واقعاً در واقعیت چیزی به نام نتیجه وجود دارد، یا نه، صرفاً قرار دادهایی است که در سر ما شکل می‌گیرد و محو می‌شود؟ ممکن

۲

فشار ویران کننده به نتیجه رسیدن از کجا می‌آید؟ چرا ما لحظات زندگی را به شکنجه‌های کوچک و بزرگ «باید به این جا برسیم، باید به آن جا برسیم» تبدیل می‌کنیم؟ اصلاً نتیجه یعنی چه؟ آیا واقعاً در واقعیت چیزی به نام نتیجه وجود دارد، یا نه، صرفاً قرار دادهایی است که در سر ما شکل می‌گیرد و محو می‌شود؟ ممکن

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۹۸۴۷۱

د

فشار ویران کننده به نتیجه رسیدن از کجا می‌آید؟ چرا ما لحظات زندگی را به شکنجه‌های کوچک و بزرگ «باید به این جا برسیم، باید به آن جا برسیم» تبدیل می‌کنیم؟ اصلاً نتیجه یعنی چه؟ آیا واقعاً در واقعیت چیزی به نام نتیجه وجود دارد، یا نه، صرفاً قرار دادهایی است که در سر ما شکل می‌گیرد و محو می‌شود؟ ممکن است آنچه برای تو نتیجه است برای دیگری نقطه شروع باشد. فرض کن تو رفته‌ای ایستگاه ۴هزار متری و این نقطه برای تو یک نتیجه شگفت است اما آن جا متوجه می‌شوی همین از ارتفاع برای کوهنورد دیگر یک نقطه آغاز است و او شب در کمپ ۴ هزار متری استراحت کرده و می‌خواهد از نقطه نتیجه تو یک نقطه آغاز بسازد

درد خسته به بودن؟ یا به میوه دادن؟

همان اندازه نمی توان هیجان میوه دادن یا نگرانی بابت میوه ندادن را گاز زد، یعنی به همان اندازه که میوه محصول است نگرانی بابت میوه ندادن محصول نیست و طبیعتاً قابل ارائه هم نخواهد بود. آیا تو می توانی «من چگونه میوه خواهم داد؟» را در بشقاب یک مهمان بگذاری ؟

فرض کن تو از این است که شکنجه‌گر مقایسه آن جا شلاق به دست ایستاده است و به خاطر این موضوع خودم زدم باز فشار قرار می‌دهم؟ صحبت سر این نیست که ما نباید به درآمد ۲۰ میلیون برسیم – همین نباید هم باز شکل دیگری از باید است، در واقع یک باید دیگر در لباس مدل – صحبت سر این است که چرا این ۲۰ میلیون تومان تبدیل به باید می‌شود؟ صحبت سر این نیست که نماند در زندگی بر نامه و نقشه داشته باشیم. صحبت سر این است که چرا این برنامه و نقشه در ادامه تبدیل به اهرم فشار می‌شود؟ مدعای ما این نیست که تو نباید به از ارتفاع ۸ هزار متری صعود کنی بلکه می‌گویم چرا می‌خواهی و زیبایی‌های زندگی ببینند. توجه کنید که مجموعه عوامل کرده‌ای به ۸ هزار متری برسی. چرا از تفاع صفر را به هیچ می‌گیری و چنان از کنار دریا از میان امواج آبی دریا از این ارتفاع صفر عبور می‌کنی که انگار آنها بخشی از زندگی تو نیستند. توجه کنید که مجموعه عوامل درونی و بیرونی ممکن است طوری پیش برود که من بدون ایجاد فشار به ۱۰ برابر آن درآمد ۲۰ میلیون تومانی هم برسیم، مثل این است که یک کوهنورد بدون اینکه فشار و اجبار ویران کننده‌ای برای فتح داشته باشد قله ۸هزار متری را فتح می‌کند.

در خت به بودن؟ می چسبد یا به میوه دادن؟

فرض کن تو یک درخت جوان هستی. دور و برت هم کسی نیست. از طرفی نمی‌دانی درخت چه هستی. هیچ ایده‌ای درباره اینکه میوه خواهی داد یا نه، هیچ ایده‌ای درباره اینکه میوه‌ات چه خواهد

بود نداری. حالا شما بگویید کدام یک از این دو رویکرد، طبیعی‌تر است؟ درختی که صبح تا شب به این فکر می‌کند که آیا میوه خواهد داد یا نه و اگر میوه خواهد داد آن چه میوه‌ای خواهد بود؟ یا درختی که وقت خود را با این چیزها تلف نمی‌کند و فقط یک کار انجام می‌دهد: «درخت بودن.» یعنی یک استدلال خیلی درونی و باشکوه دارد. او با خودش می‌گوید- بهتر است بگویم حتی همین را هم نمی‌گوید- واقعاً این چیزها در حیطه اختیارات من نیست و قاعداً تخصصی هم در این باره ندارم، اما یک چیز را خوب می‌دانم و آن

است.



| یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۹ | ۱۳ ذی‌القمده ۱۴۴۱

نگاه



اغلب ما حلقه‌های واسط تا حصول نتیجه را نادیده می‌گیریم

جُرم من این است که عاشق نتیجه‌ام

و لحن مهربانانه‌تری به خود می‌گیرد) رئیس بانک فلان، فامیل ماست، رئیس کلاتری بهمان هم. یک وکیل هم می‌شناسم از قاتل، فرشته و از فرشته، قاتل می‌سازد. به نتیجه می‌رسیم؟ نگو نمی‌رسیم، خواهش می‌کنم نگو نمی‌رسیم.

■ **اولین قانون نتیجه گرفتن: «مکن است نتیجه نگیری!»**

اگر واقعاً دنبال نتیجه گرفتن هستی به قوانین نتیجه گرفتن احترام بگذارید و گر نه یک پدربزرگ افتخاری خواهید بود. نتیجه گرفتن کلی قانون دارد، اولین قانون نتیجه گرفتن این است: ممکن است نتیجه نگیری. دومین قانون: «فقط بخشی از عوامل نتیجه گرفتن در حوزه اختیارات و داشته‌های شماست»، شاید هم دقیق‌تر نگاه کنید متوجه شوید همان‌ها هم دست شما نیست یعنی مثلاً در زنجیره رسیدن به نتیجه این طور به نظر می‌رسد که فرزندان اوری – اولین حلقه نتیجه – در حوزه اختیارات شماست، نهوه در حوزه استحقاقی فرزندان تان و نتیجه در اختیار فرزندان شما. اما اگر دقیق نگاه کنید

– نه که ندارم، فرزندان اوری جنایت است.

– از دواج که...؟

جلوی از دواج پتو بسپید رفتار ماقبل تاریخی و نمونه کامل می‌کلاسی. پدربزرگی را تجسم کنید که نه از دواج کرده است. نه فرزندی دارد و نه نوه‌ای – برای رسیدن به نتیجه یا نتیجه دلخواه ما برای مراعات سنن و سالی که دارد پدربزرگ صدایش می‌زنیم – با این حال او با اعتماد به نفس کامل دنبال نتیجه یا نتایج دلخواش می‌گردد – نمی‌خواهد قبول کند که فقط یک پدربزرگ افتخاری است.

شباهت ما با پدربزرگ افتخاری

چه شباهتی میان ما و این پدربزرگ وجود دارد؟ آیا اغلب ما بی‌اعتنا به زنجیره‌های واسط میان نتیجه و خودمان، دنبال راه میان‌بری برای رسیدن به نتیجه یا نتیجه دلخواه می‌گردیم؟ اگر شما با چنین پدربزرگ افتخاری‌ای روبه‌رو شوید به او چه می‌گویید؟ با احترام و ادب به او می‌گویید پدربزرگ! نتیجه راه میانبری ندارد. احتمالاً اولین کاری که می‌کنید این است که پدربزرگ را توجه دهید به حلقه‌های زنجیره واسط میان او و نتیجه یا نتایج او را گوشه‌ای کنار می‌کنید و می‌پوشانید و نتیجه از نسوه می‌آید، نوه از فرزند و فرزند از دواج، یعنی اول باید از دواج کنید و بعد صاحب فرزند شوید ود... اما متأسفانه پدربزرگ افتخاری هوش و حواس درست و حساسی ندارد و منطقی فکر نمی‌کند، شاید هم خودش را به آن راه زده است.

– خب! من الان کجرا را باید پرکنم یا امضا ببنیم؟
– واقعاً امضا زدن نیست.
– (داد می‌زند و صعیاش را در هوا تکان می‌دهد) من عاشق نتیجه‌ام، تنها جرم من این است که عاشق نتیجه‌ام. شما فقط بگویید من کجرا باید پر کنم.
– درک می‌کنم ولی واقعاً راه میانبری ندارد. همه این مراحل باید طی شود.
– ببین پسر! (پدربزرگ عصا را پایین می‌آورد

د

اگر واقعاً دنبال نتیجه گرفتن هستتید به قوانین نتیجه گرفتن احترام بگذارید. نتیجه گرفتن کلی قانون دارد، اولین قانون نتیجه گرفتن هم این است: ممکن است نتیجه نگیری ید. دومین قانون: «فقط بخشی از عوامل نتیجه گرفتن در حوزه اختیارات و داشته‌های شماست»، شاید هم دقیق‌تر نگاه کنید متوجه شوید همان‌ها هم دست شما نیستند

تزش باشد، نکند میوه من آبدار نباشد!

رسیدن به نتیجه‌های زودتر و بزرگ‌تر اخلاقی و منطقی است؟ مثلاً ما به فرهنگ کار در

زاین می‌بایم، اما آنها در دل همین فرهنگ، پدیده‌ای به نام کاروشی دارند: «خودکشی یا مرگ به خاطر کار زیاد»، چه کسانی مسبب این نسوع مرگ‌ها یا خودکشی‌ها هستند؟ شرکت‌هایی که فقط و فقط به نتیجه فکر می‌کنند و تسلط غیر اخلاقی و غیر منطقی روی کارمندان خود دارند. امسال باید فلان

میلیون دستگاره از فلان خودرو تولید شود، این باید را چه کسی ایجاد می‌کند؟ این‌ها باید‌ها

می‌آید؟ هیچ وقت به این موضوعات پرداخته نمی‌شود.